**بصیرت در کلام مرد بصیرت (1)**

**بصیرت نور افکن است**

ما باید برنامه‌ریزى بلندمدت داشته باشیم. البته این برنامه‌ى بلندمدت جاى طرحش اینجا نیست - مراكز فكر، كانونهاى فكر، مراكز سیاسى و فرهنگى دنبال این حرفها هستند و این كارها را باید بكنند و میكنند هم - آن چیزى كه من در مجموعه میتوانم عرض كنم، این است كه یك زمینه‌ى اساسى براى برنامه‌ریزى‌هاى بلندمدت هست كه این را من بارها تذكر دادم، اینجا هم لازم میدانم یك قدرى درباره‌اش بیشتر صحبت كنم و آن، مسئله‌ى بصیرت‌یافتن است.

 در باب بصیرت، بنده در سال اخیر و قبل از آن خیلى صحبت كردم؛ دیگران هم مسائل زیادى گفتند؛ دیدم بعضى از جوانها هم كارهاى خوبى در این زمینه انجام دادند. من میخواهم روى مسئله‌ى بصیرت باز هم تأكید كنم. این تأكید من در واقع با این انگیزه است كه شما كه خودتان مخاطبید، خودتان میداندارید، كار بر دوش شماست، بروید سراغ كارها و برنامه‌ریزى‌هائى كه با بصیرت‌یافتن ارتباط دارد؛ این نیاز مهم را تأمین كنید. بصیرت، نورافكن است؛ بصیرت، قبله‌نما و قطب‌نماست. توى یك بیابان انسان اگر بدون قطب‌نما حركت كند، ممكن است تصادفاً به یك جائى هم برسد، لیكن احتمالش ضعیف است؛ احتمال بیشترى وجود دارد كه از سرگردانى و حیرت، دچار مشكلات و تعبهاى زیادى شود. قطب‌نما لازم است؛ بخصوص وقتى دشمن جلوى انسان هست. اگر قطب‌نما نبود، یك وقت شما مى‌بینید بى‌سازوبرگ در محاصره‌ى دشمن قرار گرفته‌اید؛ آن وقت دیگر كارى از دست شما برنمى‌آید. پس بصیرت، قطب‌نما و نورافكن است. در یك فضاى تاریك، بصیرت روشنگر است. بصیرت راه را به ما نشان میدهد.

 البته براى موفقیت كامل، بصیرت شرط لازم است، اما شرط كافى نیست. به تعبیر طلبگى ماها، علت تامه‌ى موفقیت نیست. براى موفقیت، شرائط دیگرى هم لازم است؛ كه حالا بعد اگر ان‌شاءاللَّه مجال شد و یادم ماند، در آخر صحبت اشاره‌اى میكنم. اما بصیرت شرط لازم است. اگر همه‌ى آن چیزهاى دیگر باشد، بصیرت نباشد، رسیدن به هدف و موفقیت، بسیار دشوار خواهد بود.

 بصیرت را در دو سطح میتوانیم تعریف كنیم. یك سطح، سطح اصولى و لایه‌ى زیرین بصیرت است. انسان در انتخاب جهان‌بینى و فهم اساسى مفاهیم توحیدى، با نگاه توحیدى به جهان طبیعت، یك بصیرتى پیدا میكند. فرق بین نگاه توحیدى و نگاه مادى در این است: با نگاه توحیدى، این جهان یك مجموعه‌ى نظام‌مند است، یك مجموعه‌ى قانون‌مدار است، طبیعت هدفدار است؛ ما هم كه جزئى از این طبیعت هستیم، وجودمان، پیدایشمان و زندگى‌مان هدفدار است؛ بى‌هدف به دنیا نیامدیم. این، لازمه‌ى نگاه توحیدى است. معناى اعتقاد به وجود خداوند عالم و قادر این است. وقتى فهمیدیم هدفدار هستیم، آنگاه در جستجوى آن هدف برمى‌آئیم. خود این جستجو، یك تلاش امیدوارانه است. تلاش میكنیم آن هدف را پیدا كنیم. بعد كه هدف را یافتیم، فهمیدیم هدف چیست، تلاشى شروع میشود براى رسیدن به آن هدف. در این صورت همه‌ى زندگى میشود تلاش؛ آن هم تلاش جهتدار و هدفدار. از آن طرف این را هم میدانیم كه با نگاه توحیدى، هر گونه تلاش و مجاهدتى در راه هدف، انسان را قطعاً به نتیجه میرساند. این نتائج مراتبى دارد؛ یقیناً به یك نتیجه‌ى مطلوب میرساند. با این نگاه، در زندگى انسان دیگر یأس، ناامیدى، سرخوردگى و افسردگى معنى ندارد. وقتى شما میدانید وجود شما، پیدایش شما، حیات شما، تنفس شما با یك هدفى تحقق پیدا كرده است، دنبال آن هدف میگردید و براى رسیدن به آن هدف، تكاپو و تلاش میكنید. از نظر خداى متعال كه آفریننده‌ى هستى است، خود این تكاپو هم اجر و پاداش دارد. به هر نقطه‌اى كه رسیدید، در واقع به هدف رسیدید. این است كه در دیدگاه توحیدى، خسارت و ضرر براى مؤمن اصلاً متصور نیست. فرمود: «ما لنا الّا احدى الحسنیین»؛ یكى از دو بهترین در انتظار ماست؛ یا در این راه كشته میشویم، كه این بهترین است؛ یا دشمن را از سر راه برمیداریم و به مقصود میرسیم، كه این هم بهترین است. پس در اینجا ضررى وجود ندارد.

 درست نقطه‌ى مقابل، نگاه مادى است. نگاه مادى اولاً پیدایش انسان را، وجود انسان را در عالم بدون هدف میداند؛ اصلاً نمیداند براى چه به دنیا آمده است. البته در دنیا براى خودش هدفهائى تعریف میكند - به پول برسد، به عشق برسد، به مقام برسد، به لذتهاى جسمى برسد، به لذتهاى علمى برسد؛ از این هدفها میتواند براى خودش تعریف كند - اما اینها هیچكدام هدفهاى طبیعى نیست، ملازم با وجود او نیست. وقتى اعتقاد به خدا نبود، اخلاقیات هم بى‌معنى میشود، عدالت هم بى‌معنى میشود؛ جز لذت و سود شخصى، هیچ چیز دیگرى معنا پیدا نمیكند. اگر انسان در راه رسیدن به سود شخصى پایش به سنگ خورد و آسیب دید، ضرر كرده، خسارت كرده. اگر به سود نرسید، اگر نتوانست تلاش كند، نوبت به یأس و ناامیدى و خودكشى و به كارهاى غیر معقول دست زدن میرسد. پس ببینید فرق بین نگاه توحیدى و نگاه مادى، معرفت الهى و معرفت مادى این است. این، اساسى‌ترین پایه‌هاى بصیرت است.

 با این نگاه، وقتى انسان مبارزه میكند، این مبارزه یك تلاش مقدس است؛ اگر جنگ مسلحانه هم بكند، همین جور است. اصلاً مبارزه بر اساس بدبینى و بدخواهى نیست. مبارزه براى این است كه انسانیت - نه فقط شخص خود او - به خیر و كمال و رفاه و تكامل مقامات رفیع نائل شود. با این نگاه، زندگى چهره‌ى زیبائى دارد و حركت در این میدان وسیع، یك كار شیرین است. خستگى انسان با یاد خداى متعال و با یاد هدف برطرف میشود. این، پایه‌ى اساسى معرفت است؛ پایه‌ى اساسى بصیرت است. این بصیرت خیلى چیز لازمى است؛ این را باید ما در خودمان تأمین كنیم. بصیرت در حقیقت زمینه‌ى همه‌ى تلاشها و مبارزات انسانى در جامعه است. این یك سطح بصیرت.

 بجز این سطح وسیع بصیرت و لایه‌ى عمیق بصیرت، در حوادث گوناگون هم ممكن است بصیرت و بى‌بصیرتى عارض انسان شود. انسان باید بصیرت پیدا كند. این بصیرت به چه معناست؟ یعنى چه بصیرت پیدا كند؟ چه جورى میشود این بصیرت را پیدا كرد؟ این بصیرتى كه در حوادث لازم است و در روایات و در كلمات امیرالمؤمنین هم روى آن تكیه و تأكید شده، به معناى این است كه انسان در حوادثى كه پیرامون او میگذرد و در حوادثى كه پیش روى اوست و به او ارتباط پیدا میكند، تدبر كند؛ سعى كند از حوادث به شكل عامیانه و سطحى عبور نكند؛ به تعبیر امیرالمؤمنین، اعتبار كند: «رحم اللَّه امرء تفكّر فاعتبر»؛ فكر كند و بر اساس این فكر، اعتبار كند. یعنى با تدبر مسائل را بسنجد - «و اعتبر فأبصر» - با این سنجش، بصیرت پیدا كند. حوادث را درست نگاه كردن، درست سنجیدن، در آنها تدبر كردن، در انسان بصیرت ایجاد میكند؛ یعنى بینائى ایجاد میكند و انسان چشمش به حقیقت باز میشود.

 امیرالمؤمنین (علیه الصّلاة و السّلام) در جاى دیگر میفرماید: «فانّما البصیر من سمع فتفكّر و نظر فأبصر»؛ بصیر آن كسى است كه بشنود، گوش خود را بر صداها نبندد؛ وقتى شنید، بیندیشد. هر شنیده‌اى را نمیشود به صرف شنیدن رد كرد یا قبول كرد؛ باید اندیشید. «البصیر من سمع فتفكّر و نظر فأبصر». نَظَرَ یعنى نگاه كند، چشم خود را نبندد. ایراد كار بسیارى از كسانى كه در لغزشگاه‌هاى بى‌بصیرتى لغزیدند و سرنگون شدند، این است كه نگاه نكردند و چشم خودشان را بر یك حقایق واضح بستند. انسان باید نگاه كند؛ وقتى كه نگاه كرد، آنگاه خواهد دید. ما خیلى اوقات اصلاً حاضر نیستیم یك چیزهائى را نگاه كنیم. انسان مى‌بیند منحرفینى را كه اصلاً حاضر نیستند نگاه كنند. آن دشمن عنود را كار نداریم - حالا این را بعداً عرض خواهم كرد؛ «و جحدوا بها و استیقنتها انفسهم ظلما و علوّا» - بعضى‌ها هستند كه انگیزه دارند و با عناد وارد میشوند؛ خوب، دشمن است دیگر؛ بحث بر سر او نیست؛ بحث بر سر من و شماست كه توى عرصه هستیم. ما اگر بخواهیم بصیرت پیدا كنیم، باید چشم را باز كنیم؛ باید ببینیم. یك چیزهائى هست كه قابل دیدن است. اگر ما از آنها سطحى عبور كنیم، آنها را نبینیم، طبعاً اشتباه میكنیم.

 من یك مثال از تاریخ بزنم. در جنگ صفین لشكر معاویه نزدیك به شكست خوردن شد؛ چیزى نمانده بود كه بكلى منهدم و منهزم شود. حیله‌اى كه براى نجات خودشان اندیشیدند، این بود كه قرآنها را بر روى نیزه‌ها كنند و بیاورند وسط میدان. ورقه‌هاى قرآن را سر نیزه كردند، آوردند وسط میدان، با این معنا كه قرآن بین ما و شما حكم باشد. گفتند بیائید هرچه قرآن میگوید، بر طبق آن عمل كنیم. خوب، كار عوام‌پسند قشنگى بود. یك عده‌اى كه بعدها خوارج شدند و روى امیرالمؤمنین شمشیر كشیدند، از میان لشكر امیرالمؤمنین نگاه كردند، گفتند این كه حرف خوبى است؛ اینها كه حرف بدى نمیزنند؛ میگویند بیائیم قرآن را حكم كنیم. ببینید، اینجا فریب خوردن است؛ اینجا لغزیدن به خاطر این است كه انسان زیر پایش را نگاه نمیكند. هیچ كس انسان را نمیبخشد اگر بلغزد، به خاطر اینكه زیر پایش را نگاه نكرده، پوست خربزه را زیر پاى خودش ندیده. آنها نگاه نكردند. آنها اگر میخواستند حقیقت را بفهمند، حقیقت جلوى چشمشان بود. این كسى كه دارد دعوت میكند و میگوید بیائید به حكمیت قرآن تن بدهیم و رضایت بدهیم، كسى است كه دارد با امام منتخبِ مفترض‌الطاعه میجنگد! او چطور به قرآن معتقد است؟ امیرالمؤمنین على‌بن‌ابى‌طالب غیر از اینكه از نظر ما از طرف پیغمبر منصوص و منصوب بود، اما آن كسانى هم كه این را قبول نداشتند، این مسئله را قبول داشتند كه آن روز بعد از خلیفه‌ى سوم، همه‌ى مردم با او بیعت كردند، خلافت او را قبول كردند؛ شد امام، شد حاكم مفترض‌الطاعه‌ى جامعه‌ى اسلامى. هر كس با او میجنگید، روى او شمشیر میكشید، وظیفه‌ى همه‌ى مسلمانها بود كه با او مقابله كنند. خوب، اگر این كسى كه قرآن را سر نیزه كرده، حقیقتاً به قرآن معتقد است، قرآن میگوید كه تو چرا با على میجنگى. اگر واقعاً به قرآن معتقد است، باید دستهایش را بالا ببرد، بگوید آقا من نمیجنگم؛ شمشیرش را بیندازد. این را باید میدیدند، باید میفهمیدند. این مطلب مشكلى بود؟ این معضلى بود كه نشود فهمید؟ كوتاهى كردند. این میشود بى‌بصیرتى. اگر اندكى تدبر و تأمل میكردند، این حقیقت را میفهمیدند؛ چون اینها خودشان در مدینه اصحاب امیرالمؤمنین بودند؛ دیده بودند كه در قتل عثمان، عوامل و دستیاران خود معاویه مؤثر بودند؛ آنها كمك كردند به كشته شدن عثمان؛ در عین حال پیراهن عثمان را به عنوان خونخواهى بلند كردند. آنها خودشان این كار را كردند، مقصر خودشان بودند، اما دنبال مقصر میگشتند. ببینید، این بى‌بصیرتى ناشى از بى‌دقتى است؛ ناشى از نگاه نكردن است؛ ناشى از چشم بستن بر روى یك حقیقت واضح است.

 در همین قضایاى فتنه‌ى اخیر، یك عده‌اى اشتباه كردند؛ این بر اثر بى‌بصیرتى بود. ادعاى تقلب در یك انتخابات بزرگ و باعظمت میشود؛ خوب، این راهش واضح است. اگر چنانچه كسى معتقد به تقلب است، اولاً باید استدلال كند، دلیل بیاورد بر وجود تقلب؛ بعد هم اگر چنانچه دلیل آورد یا نیاورد، قانون راه را معین كرده است؛ میتواند شكایت كند. باید بازرسى شود، بازبینى شود؛ آدمهاى بى‌طرفى بیایند نگاه كنند تا معلوم شود تقلب شده یا نشده؛ راهش این است دیگر. اگر چنانچه كسى زیر بار این راه نرفت و قبول نكرد - با اینكه ما كمكهاى زیادى هم كردیم: مدت قانونى را بنده تمدید كردم؛ حتّى گفتیم خود افراد بیایند جلوى دوربینهاى تلویزیون شمارش كنند - دارد تمرد میكند. ... توجه بفرمائید، مقصود این نیست كه راجع به قضایاى گذشته اظهارنظر كنیم؛ میخواهیم مثال بزنیم. پس بصیرت پیدا كردن، كار دشوارى نیست. اگر شما نگاه كردید دیدید یك راه معقول قانونى‌اى وجود دارد و كسى از آن راه معقول قانونى سرمیپیچد و كارى میكند كه براى كشور مضر است، ضربه‌ى به منافع ملت است، خوب، با نگاه عادلانه، با نگاه متعارف، با نگاه غیرجانبدارانه، معلوم است كه او محكوم است؛ این یك چیز روشنى است، یك قضاوت واضحى است. پس ببینید مطالبه‌ى بصیرت، مطالبه‌ى یك امر دشوار و ناممكن نیست. بصیرت پیدا كردن، كار سختى نیست. بصیرت پیدا كردن همین اندازه لازم دارد كه انسان اسیر دامهاى گوناگون، از دوستى‌ها، دشمنى‌ها، هواى نفس‌ها و پیشداورى‌هاى گوناگون نشود. انسان همین قدر نگاه كند و تدبر كند، میتواند واقعیت را پیدا كند. مطالبه‌ى بصیرت، مطالبه‌ى همین تدبر است؛ مطالبه‌ى همین نگاه كردن است؛ مطالبه‌ى چیز بیشترى نیست. و به این ترتیب میشود فهمید كه بصیرت پیدا كردن، كار همه است؛ همه میتوانند بصیرت پیدا كنند. البته بعضى نه به خاطر عناد، نه به خاطر بدخواهى، كه گاهى غفلت میكنند. انسان با اینكه جان خودش را خیلى دوست دارد، اما گاهى ممكن است در حال رانندگى هم یك لحظه حواسش پرت شود، یك لحظه چرت بزند، یك ضایعه‌اى پیش بیاید. لغزشهائى كه در این زمینه پیش مى‌آید، اینها را نمیشود گناه دانست؛ اما اگر چنانچه تداوم پیدا كند، این دیگر بى‌بصیرتى است، این دیگر غیر قابل قبول است.

 امروز كار عمده‌ى دشمن در جنگ نرم، غبارپراكنى در فضاى سیاسى كشور است؛ این را توجه داشته باشید. امروز مهمترین كار دشمن این است. افرادى كه در كار سیاسى و مسئله‌ى سیاسى واردند و مطلعند، میدانند امروز قدرت ابرقدرتها بیش از آنچه كه در بمب هسته‌اى‌شان باشد، در ثروتهاى انباشته‌ى در بانكهاشان باشد، در قدرت تبلیغاتى آنهاست، در صداى بلند آنهاست كه به همه جا میرسد. شیوه‌هاى تبلیغاتى را هم خوب بلدند. در كار تبلیغات انصافاً پیشرفت هم كرده‌اند. امروز غربى‌ها - چه در اروپا، چه در آمریكا - در كار تبلیغات، شیوه‌هاى مدرن و بسیار پیشرفته‌اى را یاد گرفته‌اند و بلد شده‌اند؛ ما در این جهت عقبیم. یكى از اساسى‌ترین كارهاى آنها این است كه تبلیغ كردن را بلدند. با این شیوه‌هاى تبلیغى، با جنجال، با فرستادن انبوه حرفهاى خلاف واقع، سعى میكنند فضاى جوامع را دگرگون كنند و تأثیر بگذارند؛ باید به این نكته توجه داشت، باید این را مراقب بود. امروز وظیفه‌ى جوانهاى ما از این جهت سنگین است. نه فقط خودتان باید حقیقت را تشخیص دهید، بلكه باید فضا و محیط پیرامونى خودتان را هم بابصیرت كنید و براى آنها هم قضایا را روشن كنید.

**بیانات در دیدار دانشجویان و جوانان استان قم‌      1389/08/04**

منبع: پایگاه اطلاع رسانی دفتر حفظ و نشر آثار آیت الله خامنه ای